



آشنایی زدایی از فارابی / درکی حداقلی از سنت‌های علمی خود داریم

«آنچه باید پیش از آموختن فلسفه بدانیم» که ترجمه و شرح دو رساله از فارابی است به تازگی توسط حمیدرضا میررکنی منتشر شده است. وی می‌گوید در این کتاب کوشیده‌ام آشنایی زدایی از فارابی رخ بدهد.

«آنچه باید پیش از آموختن فلسفه بدانیم» که ترجمه و شرح دو رساله از فارابی است به تازگی توسط حمیدرضا میررکنی منتشر شده است. وی می‌گوید در این کتاب کوشیده‌ام آشنایی زدایی از فارابی رخ بدهد.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه: حمیدرضا میررکنی بنادکی یکی از جوان‌ترین پژوهشگران فلسفه و علوم اسلامی است که از وی تا کنون ده‌ها یادداشت و مقاله و ترجمه در جراید و صفحات اندیشه سایت‌ها و خبرگزاری‌ها منتشر شده است. کارهای او رفته رفته جنبه تخصصی‌تری پیدا کرده است و به تازگی اولین کتاب او که ترجمه و شرحی از دو رساله ابونصر فارابی است، به چاپ رسیده است. میررکنی کارشناسی را در دانشگاه علامه طباطبایی (ره) به اتمام رسانده و چندی است که مشغول به تحصیل در رشته فلسفه غرب، در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه مفید قم است. به این بهانه انتشار اولین اثر او که با عنوان «آنچه باید پیش از آموختن فلسفه بدانیم» وارد بازار نشر شده به گفت و گو با او نشستیم؛

*کتاب «آنچه باید پیش از آموختن فلسفه بدانیم» اولین کتاب شما است. ابتدا توضیحی درباره سابقه فعالیت‌های خود بفرمائید.

آنچه مربوط به این کتاب می‌شود این است که از حدود سال ۹۲ آشنایی من با جمع مؤسسه علم و سیاست اشراق آغاز شد. از اساتید و پژوهشگران آنجا چیزهای فراوانی آموختم. تا اینکه در سال ۱۳۹۳ رسماً با آنها وارد کار شدم و در قالب دوره‌های عهد به همکاری با اشراق پرداختم. از آنجایی که فعالیت ما در آنجا ناظر به مسئله آموزش بود، ما از همان موقع توجه ویژه‌ای به سنت‌های تعلیمی و علمی داشتیم. اصلاً درک خاصی از مقوله سنت و سنت مندی همان موقع در کار ما بود. هر کس آنجا با هر مسئله‌ای که روبرو بود، تلاش می‌کرد تا سنت آن پرسش و مسئله را زنده کند. ما هم مسئله مان آموزش بود. اینکه چگونه می‌شود چیزی آموخت و چگونه می‌شود مدرسه‌ای و تعلیمی برپا کرد؟! ما هم تلاش کردیم سنت این پرسش را زنده کنیم. در مجموع البته نمی‌دانم چقدر موفق بودیم، اما بصیرت‌های خوبی در آن پژوهش‌ها برای ما حاصل شد.

من حسب علائق و پرسش‌هایم متمرکز شدم بر سنت اسلامی. فکر می‌کنم حدود سال ۹۵ بود که اولین رساله این کتاب یعنی «رساله فی ما ینبغی ان یقدم قبل تعلم الفلسفه» را از فارابی پیدا کردم و بلافاصله شروع به ترجمه رساله کردم. این متن آغاز آشنایی من با فارابی بود. بعد از آن یک به یک آثار خود فارابی و به موازات آن ادبیات موجود حول فارابی را خواندم. البته نباید فراموش کنم که استفاده‌ای که در این راستا از خدمت آقای سیدحسین شهرستانی کردم، واقعاً برای من مؤثر بود؛ باعث می‌شد مراقبتی برای من پیدا بشود که هر تفسیر شاذی را قبول نکنم و مقید به سنت خود فارابی بمانم. البته مابقی توضیحات را و اینکه چه شد در فصلنامه بابل به چاپ و رسید و اینها را هم در خود مقدمه به عرض رسانده‌ام، فلذا تصدیق نمی‌کنم. فقط آنچه باید اضافه کنم این است که یکی از مؤثرترین همکاری‌های من در اشراق که در این کتاب اثر مستقیم داشت، حضور من در برنامه پژوهشی مسائل قانون بود. ایده گوهرین این کتاب با تعلیم مسئول این برنامه پژوهشی آقای محمدهادی محمودی برای بنده طرح شد. اگر نیروی آن پژوهش نبود، چه بسا این اثر در طول حدود سه سال به انجام نمی‌رسید.

*آن‌طور که از توضیحات تان بر می‌آید، شما چند سالی بر روی فارابی وقت گذاشته‌اید. ممکن است کسی بگوید این چه کاری است؟ به خصوص که الان هم می‌گویند با فارابی و ملاصدرا نمی‌شود کاری کرد. سوالم را صریح‌تر می‌پرسم؛ آیا پرداختن به فلسفه کلاسیک در وضعیت فعلی، صرفاً جنبه تاریخی و دایره‌المعارفی پیدا نمی‌کند؟

معتقدم هر اتفاقی بخواهد برای من بیفتد و من هر تصمیمی بخواهم بگیرم، آن تصمیم زمانی واقعاً آگاهانه و عاقلانه خواهد بود که از پس تجربه زیست خود من برآمده باشد. ما در گفت و گوهای مان صرفاً چیزی را اظهار می‌کنیم که واقعاً تجربه کرده‌ایم. البته پیدا است که مراد من اینجا از تجربه، آن تجربه‌ای که تجربه‌گرایان می‌گفتند نیست، بلکه به معنای موسعی است. من به واسطه جهانی که تجربه کرده‌ام، افقی پیش روی خود می‌بینم و تنها چیزی برای من دیدنی و شنیدنی است که در این افق بگنجد. تنها چیزی را آگاهانه به زبان می‌آورم که در این افق معنا داشته باشد.

بعضی از فیلسوفان مانند گادامر تلاش کرده اند نشان دهند که این تمثیل حجیت دارد. من آن تلاش ها را می پسندم و به آنها تا حدود زیادی قائلم.

اینکه ما درک حداقلی و مضیقی از سنت های علمی خود داریم، ناشی از نبود درکی جامع از پروژه کلان و فراگیر حکمای و علمای اسلام است

به نظر من اگر ما امروز در ترسیم افق پیش روی خود و تصویر کردن آینده خودمان دچار تذبذب و لکنتیم، برای آن است که تجربه پیشین خود را به درستی به یاد نمی آوریم. ما از سنت های متعدد و پویای علمی مسلمین، تنها چند اثر را می بینیم. پیداست که مسئله برای من تعداد آثار حکماً نیست؛ من نمی گویم ما تنها دو اثر را می بینیم و می خوانیم در حالی که حکماً ده اثر داشته اند. نه! من می گویم اینکه ما درک حداقلی و مضیقی از سنت های علمی خود داریم، ناشی از نبود درکی جامع از پروژه کلان و فراگیر حکمای و علمای اسلام است. ما اگر بتوانیم به آن مسئله اساسی بپردازیم و آن جوهره را کشف کنیم، بسیاری از منازعات جریانات علمی که اکنون - به خاطر فراموشی اصل مسئله - حل شده پنداشته می شود، دوباره جان می گیرد و معنا پیدا می کند. این گونه خواهیم دید که چطور کتاب های ملل و نحل همگی حاوی حقایق همچنان زنده اند و مناظرات و رسالات کوچک علمای ما که بعضاً به یک یا دوسوال پرداخته اند، همچنان خواندنی اند. ما خیال می کنیم مسائل حل شده است، در حالی که این توهمی بیش نیست، در واقع اتفاقی که افتاده آن است که گرمای مسائل هنوز به جان ما اصابت نکرده.

برای همین من خواندن هیچ متن کلاسیکی را یک مطالعه تاریخی و دایره المعارفی قلمداد نمی کنم. متون کلاسیک همگی در پرداخت یا پاسخ به پرسشی نگاشته شده اند، تا جایی که پرسش بودنِ پرسش فهمیده شود، پاسخ و نحوه پرداخت علما و حکمای ما در متونشان دیدنی و تماشایی و آموختنی است.

*آن مسئله اساسی چیست؟

من در این کتاب ادعا کرده ام که مسلمین مانند دیگر سنت های علمی، درگیر مسئله حکم بوده اند. سعی کرده ام هم کار فارابی و هم بعضی دیگر از متفکرین مسلمان را از سر مسئله حکم بازپایی کنم. اما اگر ادعا کنم که همین یک مسئله بوده است که مسلمین با آن درگیر بوده اند، خطا کرده ام. چون اصلاً این طرح مسئله، طرح مسئله غلطی است. ما به اعتبارات مختلف ممکن است مسائلی داشته باشیم که بتوانیم رد و نشانش را در طول تمام تاریخ اندیشه و علم اسلامی ردپایی کنیم، اما این چیزی عائدمان نمی کند. اینکه ما سنت اسلامی را ناظر به چه مسئله ای روایت می کنیم، کاملاً به موقعیت و پژوهشمان بستگی دارد. ممکن است کسی بگوید، مسئله و منازعه اصلی ولایت بوده، یا توحید بوده، یا سیاست بوده. وقتی ما بدانیم که همه این مسائل عبارت اخری و مرتبه ای از یک حقیقت و یک درگیری است، فرقی نمی کند کدام را به زبان آوریم. مهم این است که از پس طرح هر یک به درستی بر بیاییم و واقعاً طرح آن مسئله در صورت بندی منازعات علمی و احیا آن سنت ها مؤثر بیفتد.

با توقف در موقف فارابی می توانیم تازگی معانی اصیل کلمات فیلسوفان مسلمان را دوباره طلب کنیم و به آن وسیله راهی به روایت کل تاریخ فلسفه و مسئله آنها باز کنیم

آنچه بنده باید در پاسخ به سوال پیش اضافه کنم این است که خواننده یک متن کلاسیک باید بداند که در حال خواندن متنی است که سنتی چند قرنه را به پا داشته است و در عین حال خود در امتداد سنتی چند قرنی بوده است. این به این معنا است که درگیری متن، درگیری بر سر مشتی آرا تخصصی و فنی نیست. بلکه او با خواندن آن متن در حال تجربه کردن درگیری ای کاملاً انسانی است. آن درگیری یک درگیری انسانی کامل است؛ برای همین است که انسان ها در طول چند قرن بدان مشغول شده اند. در واقع تجربه خواندن متن، به هیچ وجه تجربه خواندن آرا فنی و تخصصی نیست، بلکه تجربه فهم وجه انسانی و همیشگی آن آرا است.

من در مقدمه هایی که بر دو رساله فارابی نوشته ام، سعی کرده ام که نشان دهم که چطور یک درگیری معمول انسانی، بدل به موضعی علمی و فنی می شود.

*پس در واقع مسئله به دست آوردن اطلاعات تازه از فیلسوف و کشف آرا جدید او نیست. کتاب شما هم اطلاعات تازه ای درباره فارابی به دست نمی دهد. البته هنوز نمی دانم این حرفم تعریف از کتابتان بود یا به نحوی انتقاد محسوب می شود.

من اتفاقاً بیشتر میان دوستانم به کشف اطلاعات و اسناد تازه مشهورم، اما در این کتاب در این راستا تلاشی نکردم. چون مسئله اینجا تفسیر مسئله ای کانونی در کار فارابی بود. من البته اشاره به وقایعی تاریخی کرده ام. مثلاً در هر دو مقدمه به تفصیل درباره مناظره نحوی و منطقی نوشته ام، اما اصل مسئله وجه آن مناظره بوده است. آنجا کوشیده ام با طرح پرسش فارابی توضیح دهم که اصلاً این واقعه تاریخی چگونه ممکن شده است و چگونه رخ داده است و چگونه امتداد پیدا کرده است. تا آن وجه نیرومند مسئله طرح نشود، آن مناظره و تمام متون منطقی فارابی و دیگران می تواند به مثابه متن هایی جذاب و منظم درباره منطق، فلسفه و آرا نویسنده آن در فروع مختلف مابعدالطبیعه خوانده شود. اما این نحوه خواندن، شاید بشود گفت اصلاً خواندن نیست، بلکه نوشتن دایره المعارف است.

اگر خواننده بخواهد گفت و گویی با متن برقرار کند، با بهتر بگویم در گفت و گویی که همواره در متن جاری است مشارکتی کند، لازم است مسئله اصلی که متن از آن نیرو می گیرد را همچون مسئله ای قابل ملاحظه، مسئله ای شنیدنی، مسئله گفتنی بخواند. خواندنی که در این قسم نباشد، اگر نگویم خواندن نیست، دست کم باید بگویم سرسری خواندن است.

*فکر می کنید خود شما در این کتاب موفق به این گفت و گو شده اید؟

تلاش من این بوده است که این گفت و گو برقرار شود. اگر بخواهم صادق باشم باید بگویم بله، به زعم خودم چنین توفیقی پیدا کردم. شاید از همین جهت هم کتاب کمی با سنت مألوف آثار موجود در خصوص فارابی متفاوت باشد. بد نیست که این را شفاف کنم؛ که اگر کمی با آن ادبیات رایج نگارش در زمینه فلسفه اسلامی فاصله دارم، به معنای آن نیست که آن ادبیات را بی وجه می دانم. اینکه وقتی در خصوص فیلسوف می نویسیم یک به یک آثار او را معرفی کنیم و مخلص از آن آرا او، تفاوت کار او را با دیگران توضیح دهیم اتفاقاً فوایدی دارد. اما اتفاقاً در این کتاب کوشیده ام نحوی آشنایی زدایی از فارابی رخ بدهد.

در این کتاب کوشیده ام نحوی آشنایی زدایی از فارابی رخ بدهد

بسیاری از کتاب هایی که در خصوص حکماً؛ شیخ اشراق، بوعلی و به خصوص ملاصدرا در دست است، تازگی مطاوی آثار فیلسوفان را در ادبیات هر روزه و فنی رشته فلسفه پوشانده اند. این آثار مطالب زیادی برای فراگیری دارند و خوانندگان این آثار اتفاقاً انسان های فاضل و قابل استفاده ای می شوند؛ اما این کتاب ها پرسش های کمی برای تأمل پیش روی ما می گذارند. بعضاً آن قدر متن های آنها خالی از پرسش است که خود نگارنده مجبور می شود در انتهای هر فصل نمونه سؤالاتی عرضه کند.

تلاش من اما این بود که در خصوص کار فارابی، اتفاقاً از پرسش هایش آغاز کنم و تا جایی که توان و بضاعت اجازه می دهد، پرسشمندی کار فیلسوف را حفظ کنم. تازه با این کار کلمات و اصطلاحات رایجی که سرکلاس های فلسفه اسلامی هزاران بار بدون آنکه پتکی بر سر شنوندگان باشند، به زبان می آیند، تازگی خود را به چنگ می آورند و معنای اصیل خود را تذکر می دهند.

غلط نیست که بگویم اصلاً یکی از انگیزه هایم در انتخاب فارابی آن است که در آثار او، هنوز مانند کارهای سینیوی ها یا صدرائی ها، شاهد دستگاه عظیم متافیزیکی که مفروض گرفته می شود نیستیم، بلکه اصطلاحات فلسفی و قواعد رایج فلسفی، به نحوی به زبان و قلم فارابی می آیند، که انگار همان لحظه در حال وضع شدن هستند. لذا معانی حقیقی این الفاظ، در کار او بیشتر و بهتر به دید می آیند. این البته خصلت آغازین بودن فارابی همچون مؤسس فلسفه اسلامی است. به همین جهت فکر می کردم با توقف در موقف فارابی می توانیم تازگی معانی اصیل کلمات فیلسوفان مسلمان را دوباره طلب کنیم و به آن وسیله راهی به روایت کل تاریخ فلسفه و مسئله آنها باز کنیم.

*با این تفصیل و توصیفات، خواندن کتاب خود را به چه کسانی توصیه می کنید؟ آن را برای چه کسانی نوشته اید؟ از عنوان کتاب به نظر می رسد که این اثر یک اثر عمومی است، اما توضیحات شما وجه تخصصی تری دارد.

من اولاً مخاطبی را اراده نکردم. این کتاب برای شخص یا اشخاص خاصی نوشته نشده. بنده تلاش کردم حرفی را که به نظرم درست و راهگشاست، به کمک فارابی به زبان بیاورم. اما در مجموع تصورم این است که موقعیت کتاب یک موقعیت مقدماتی باشد. این مقدماتی بودن چنانکه در هر دو مقدمه ام بر دو رساله نشان داده ام، هم به تبع ذات و ماهیت فلسفه است و هم به تبع موقعیت خاص دو رساله ای که در کتاب حاضر شده. بنابراین، فکر می کنم برای همه علاقمندان به فلسفه، صرف نظر از اینکه آن فلسفه غربی باشد یا اسلامی یا مسیحی و هر چیز دیگر، سودمند باشد.

چون در آنجا فیلسوف موسسی نظیر فارابی، لب به سخن گفتن گشوده، آن هم در باب اساس فلسفه، و اساس آموختن.

یکی از انگیزه هایم در انتخاب فارابی آن است که در آثار او، هنوز مانند کارهای سینوی ها یا صدرائی ها، شاهد دستگاه عظیم متافیزیکی که مفروض گرفته می شود نیستیم، بلکه اصطلاحات فلسفی و قواعد رایج فلسفی، به نحوی به زبان و قلم فارابی می آیند، که انگار همان لحظه در حال وضع شدن هستند. لذا معانی حقیقی این الفاظ، در کار او بیشتر و بهتر به دید می آیند

بنابراین هر کس که بخواهد راهی به علم و فلسفه بگشاید و این راه را طی کند، حتماً از سخن فارابی در این دو رساله استفاده های وافری خواهد کرد. از این جهت این کتاب کاملاً عمومی است، اما این عموم دقیقاً در لحظه ای مخاطب این کتاب خواهند بود که بخواهند از عوام بودن فاصله ای بگیرند و بشوند از خواص اهل علم. کتاب عمومی است، برای هرکسی که عزمی به علم و فلسفه داشته باشد.

*آیا کار دیگری در دست انجام دارید؟ باید منتظر اثر دیگری هم از شما باشیم؟

طبعاً کار من در این نقطه تمام نمی شود. مشغول به کارهایی هم هستم. اما از باب حدیثی که فرمود «اظهار الشیء قبل ان يستحکم مفسده له» ترجیح می دهم وقتی به انجام و استحکامش رسید، به عرض شما و مخاطبان برسانم.